روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR

سه‌شنبه | اول بهمن ۱۳۹۸ | ۲۵ جمادی‌الاول ۱۴۴۱ | ۲۱ ژانویه ۲۰۲۰ | سال دوازدهم | شماره ۲۸۴۸ | ۸ صفحه | ۱۰۰۰ تومان

۱۱۸۱ سال و ۷۶ روز گذشت

VATAN-E-EMROOZ | VOL.12 | NO.2848 | TUE.JAN.21, 2020 | ISSN:2008-2886

رهبر انقلاب در دیدار مسؤولان حج:

ایستادگی ایران مقابل آمریکا حقیقتی جذاب برای دنیاست

استاندار تهران: در نمازجمعه این هفته تهران یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر شرکت کردند

صفحات ۲ و ۴

استقبال بی‌نظیر از پیش‌فروش بلیت‌های جشنواره فیلم فجر

نه مردم به موج‌سواری

صفحه ۸

ظریف بخش‌هایی از نامه سال گذشته رئیس‌جمهور به موگرینی درباره پیامدهای عدم اجرای تعهدات برجامی ۳ کشور اروپایی را مطرح کرد

تهدید بی‌سابقه روحانی:

ایران از ان پی تی خارج می‌شود

صفحه ۲

تیترهای امروز

سردار اسماعیل قاآنی، فرمانده نیروی قدس سپاه در مراسم معارفه:

دشمن حاج‌قاسم را می‌زنیم

صفحه ۲

جواب منفی فدراسیون فوتبال و تیم‌های باشگاهی ایران به پیشنهاد AFC

برای میزبانی تضمین می‌خواهیم

دشمن علیه فوتبال

صفحه ۶

حسین مظفر در گفت‌وگو با «وطن‌امروز» با اشاره به پایان موعد رسیدگی به CFT در مجمع تشخیص:

مجمع درباره CFT قانع نشد

صفحه ۲

تلاش‌های رئیس‌جمهور آمریکا برای ادامه حضور نظامی در عراق

نقشه خطرناک ترامپ برای اربیل

صفحه ۷

یادداشت

نیروهای مسلح با شعار تضعیف نمی‌شود

[دکتر عباس سلیمی‌نمین*]

یک- در ارتباط با حادثه تلخ سقوط هواپیمای اوکراینی آنچه مسلم است اینکه در امر رویارویی با آمریکایی‌ها شرایط ویژه‌ای برای ما به وجود آمده است که امکان بروز خطا یا احتمالات متعدد دیگر را به وجود آورده است. آنچه باید صورت می‌گرفت بیان احتمالات متعدد قبل از پایان تحقیقات در این زمینه بود. وقتی یک موضوع پیچیده در شرایط بسیار پیچیده‌تر رخ می‌دهد، بتدریج اخبار جامعه را در این زمینه تغذیه می‌کند و نتیجه تحقیقات تدریجا به جامعه اعلام می‌شود.

در این زمینه البته یک قصوری را شاهدیم؛ قطعا باید تحقیقات جدی انجام شود و احتمالات متعدد مدنظر قرار گیرد. باید دقت شود که به دشمن اطلاعاتی داده نشود. باید احتمالات متعدد بیان و درباره آن توضیح داده می‌شد یا به صورت غیررسمی اعلام می‌شد که جامعه صبوری کرده و زود قضاوت نکند تا نتیجه تحقیقات به یک درجه‌ای رسیده و امکان اظهارنظر رسمی فراهم شود اما در جامعه ما، حلقه‌های اطلاع‌رسانی وجود نداشته و خلأ آن در چنین شرایطی احساس می‌شود که همین امر موجب سوءتفاهمات جدی در موضوع اخیر شد. دشمن از این فضا برای اهداف خود استفاده کرد، همانطور که به طور صریح اعلام کرده که تمام امکانات خود را بسیج می‌کند تا از فرصت‌های فراهم شده استفاده کند. اگر چه این گونه فرصت‌ها برای دشمن، دارای عمق نیست اما می‌تواند بستری باشد تا برای مدتی ما را از وحدت دور کرده و از توجه به دشمنی‌ها و عداوت‌های آمریکا غافل کند.

دو- اینکه سردار حاجی‌زاده مسؤولیت کار را برعهده گرفتند، بخشی از کار بود اما باید کندی‌هایی را که در مسیر روشن شدن مسائل شکل گرفت، از میان برداریم. شرایط به وجود آمده، سردار حاجی‌زاده را در این مسیر قرار داد تا مسؤولیت ماجرا را بپذیرد. قطعا با تمام نقشی که ایشان در مسیر دفاع از کشور و ایجاد امنیت ایفا کرده مردم با بزرگواری با آنچه رخ داده است برخورد می‌کنند.

سه- دشمن در پی متشتت کردن ماست؛ از این رو فرصت را مهیا دیده، در میدان حاضر می‌شود، سفیر انگلیس را به تجمعات فرستاده و همه ابزارهای خود را از منافقین تا شبکه‌های سعودی و اماراتی فعال می‌کند تا وحدت به وجود آمده در پی شهادت سردار شهید سپهبد حاج‌قاسم سلیمانی را دچار شکاف و آن را به تشتت جامعه مبدل کند.

امروز جامعه تحت تاثیر ماجرای سقوط هواپیمای اوکراینی، مواجه با برخی هیجانات است که دشمن از آن استفاده می‌کند اما...

ادامه در صفحه ۷

نگاه

دکتر عبدالحسین مشکانی سبزواری*:

شهادت مدیر؛ تولد مدیریت

مکتب مدیریتی شهید سلیمانی

انقلاب اسلامی با تمام فراز و فرودهایش در دوران پسادفاع مقدس، آنچنان که باید نتوانست تجربه مدیریتی انقلابی را در ۲ برهه تاریخی خویش بازخوانی کرده و با تجربه‌کاوی آن به دانش مدیریت اسلامی-انقلابی دست یابد. مقطع اول مدیریت بحران‌های ابتدای انقلاب اسلامی است که می‌توانست یک نظام به تثبیت رسیده و در حال توسعه را نیز از پای درآورد. همچنین مدیریت دفاع‌مقدس که به اذعان بسیاری از جامعه‌شناسان جنگ، بی‌بدیل‌ترین نمونه‌نبرد ناهماورد بود، مقطع دومی است که باید نگاه بسیاری را به مدل مدیریتی این دوران معطوف می‌کرد. مدل مدیریتی برآمده از نبوغ مخلصانه و مؤمنانه جوانان انقلابی، که ریشه در مبانی عمیق دینی داشته و براساس حرکت در دالان سنن الهی و به تبع آن بهره‌مندی از امداد الهی، تمام معادلات تاریخی و دانشی را به هم می‌زد.

دوران پسادفاع‌مقدس به هر حال و با هر نیتی این رویکرد را به کنج عزلت نشاند و مدیریت تکنوکرات برآمده از تجربیات و دانش جدید انسان غربی رخ نمود. سیطره و هژمونی این رویکرد کفایت می‌کرد تا به راحتی ساختارهای انقلابی را به حاشیه ببرد و جهت توسعه دامنه مدیریتی خویش ساختارهایی نیز برسازد. در کنار این سیطره و ساختارهای اجتماعی و سیاسی هولناک دیگرخوار، برچسب‌زنی‌های سیاسی مانند افراطی‌گری، بی‌دانشی و... نگرش رقیب را که دیگر کم‌رمق شده بود از میدان به در کرده، در بسیاری از موارد به یارگیری از آن نیز پرداخت.

از آنجا که این نگاشته درصدد تبیین آنچه بر سر تمام مضاف‌های انقلابی آمده نیست، به همین مقدار در بیان مسأله اکتفا می‌کند.

اما گو اینکه صحنه‌هایی از این آوردگاه، تا حدود زیادی از حضور مدیریت‌های تکنوکرات و مدرن به دور مانده بود. روشن شدن ضعف‌های عمده و ناکارآمدی‌های ویژه نگاه مدیریتی نوین در عرصه اداره کشور از یک سو و آشکار شدن موفقیت‌های سترگ مدیریت انقلابی در صحنه‌های اندکی که در اختیار داشت از دیگر سو، بار دیگر منجر به بازتولید هماورد نخستین شد.

اینک به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در گام دوم خویش نیاز به تولد دوباره مدیریت انقلابی و جهادی دارد؛ تولدی که به جهت زیست جهان غالب و حاکم بر سیستم‌های مدیریتی، همراه با سختی و مصایب و دردهای طاقت‌فرسایی خواهد بود.

به‌رغم پیدایش علائم غیرقابل انکار شکست مدیریت نوین و سرریز آن در زندگی آحاد مردم، اما از نظر ارزشی و بینشی همچنان ته‌نشست‌های فرهنگی دانش انسانی و امید به مدیریت نوین، این تولد و زایش را با درد بیشتری همراه می‌کند.

نمود و بروز این نوزاد مبارک در صحنه محور مقاومت، بازدارندگی دفاعی، حضور در بحران‌های اجتماعی مانند سیل و زلزله و... زمینه خوبی برای نفوذ در عمق بینش‌ها و ارزش‌های عنصر ایرانی را فراهم آورده است اما گویا فضای رسانه‌ای مسموم و پروپاگاندای رسانه‌ای عالم مدرن و صحنه‌سازی‌های جبهه مدرن، مانعی بر استقرار این نفوذ در بینش‌ها و ارزش‌هاست.

به نظر می‌رسد در این مصاف جبهه مدرن از کاربست تمام ابزارهای خود دریغ نورزیده است، لذا می‌طلبد تا بر اساس سنن الهی، خداوندگار عالم نیز ظرفیت‌هایی را که بر اساس عمل مؤمنانه امام جامعه و امت، شایسته لطف است عنایت فرماید.

ارزش خون مؤمن مظلوم و آبروی مؤمن مظلوم در سنن الهی آنقدر روشن و واضح است که اطاله کلام را در این مختصر، مستهجن می‌کند.

شهادت سردار سلیمانی به صورتی ناجوانمردانه و در سطحی فراتر از شهدایی که انقلاب اسلامی تاکنون تقدیم کرده است، صحنه‌ای از این تولد دردناک است. نگارنده هیچ شهیدی از شهدای انقلاب اسلامی را سراغ ندارد که سردمدار طاغوت عالم، دستور مستقیم قتل او را صادر کرده و بر عملیات شهادت او ناظر باشد. در واقع در این صحنه جبهه شیطان با تمام قوای خود حضور یافت.

به ناگاه و برخلاف تصور تمام تحلیلگران رفیق و رقیب، رستاخیزی نه‌تنها در ایران که در عالم برپا می‌شود. هر جای عالم که انسانی از شیطان فاصله دارد، دچار حزن و حتی تحول درونی می‌شود. این اتفاق اما در ایران به اندازه‌ای مشهود است که مخالفان دیروز او را نه از روی نفاق برآمده از استیصال رسانه‌ای و مرعوبیت افکار عمومی، بلکه از روی استبصار در قلب و عاطفه به صحنه می‌آورد.

بدون آنکه رسانه‌ای وارد میدان شود تا با شانتاژ رسانه‌ای مسأله‌ای جدید برای افکار عمومی و اندیشه‌های نخبگانی خلق کند، یک مسأله همه را درگیر خود کرده است: مگر او چه کرده بود که اینچنین دل‌های عالم به سوی او کشیده شد؟

پاسخ خودآگاه و ناخودآگاه همه کسانی که نگارنده با آنها مواجه شد یا در گزارش‌های دیگران مشاهده کرد، ۲ عنصر مشترک بود: اخلاص و جهد.

با امداد الهی و بر اساس سنن الهی، درد از دست دادن سردار آسمانی به شیرینی تولد و بازاندیشی ۲ عنصر مدیریت انقلابی و جهادی یعنی اخلاص و جهد بدل شده بود؛ ثمره‌ای که شاید در طول تاریخ، جبهه توحید خون اولیای زیادی را تقدیم آن کرده بود. چه بسیار مدیرانی را مشاهده کردم که مضمون «این ره که ما می‌رویم به ترکستان است» را بیان می‌کردند. نوعی تردید در اندیشه‌های مدیریتی فردی و اجتماعی که متصلبانه بر بسیاری از ساختارهای جمهوری اسلامی ریشه دوانده است، محصول سترگی است که فعالیت فرهنگی و گفتمان‌سازی عمیقی را طلب می‌کند.

تا بدین جا ۲ عنصر مدیریت انقلابی به صورت ناخودآگاه برای همگان تبدیل به باور شده بود؛ راهی میان‌بر که فقط از دست شهادت بر می‌آید.

اما تحلیل‌های آگاهانه درباره شخصیت این شهید، عناصر دیگری را فراروی کسانی قرار می‌داد که به جهت محبوبیت او و تسلط بر قلب‌های‌شان، جای پای خود را می‌گشود. تدبیر عقلانی ایمانی نقطه مشترک تمام مصاحبه‌ها و گزارش‌هایی بود که در این مرحله به دست می‌رسید. راستش را بخواهید اما به نظر هیچ‌کس خود نمی‌دانست که در حال پر کردن جورچینی است که بر اساس امداد الهی، ثمره خون سیدالشهدای محور مقاومت است.

پخش کلیپی از سردار شهید که در آن با نقل خاطراتی از شهید باکری، زین‌الدین و... مدیر انقلابی را حکیمانه معرفی می‌کند، برگه دیگری از این صحنه‌آرایی را آشکار می‌سازد. از نظر او که امتداد عملی آن در سیره ایشان، مورد وفاق تمام همراهان او است، مدیر انقلابی، باید امام باشد نه فرمانده. تفاوت امام با دیگر مدیران در این است که امام می‌رود و می‌گوید بیایید، دیگران می‌ایستند و دستور می‌دهند بروید. او خود نمونه بارز فرمانده امام‌وار بود که تمام همرزمان او از لبنان گرفته تا یمن، عراق، پاکستان، افغانستان و ایران بدان تصریح می‌کردند. عنصر بنیادین چهارم مدیریت انقلابی نیز روی خود را نمایان کرده بود.

داغداری مسیحیان قبطی، سنیان عراقی و سوری، علویان چند امامی، سکولارهای وطن‌پرست واقعی در کشورهای محور مقاومت و چپ، راست و میانه منصف داخلی نشان از آن داشت که گستره تعامل مدیریتی شهید سلیمانی بسی فراخ‌تر از آنی است که ما عموما آن را جبهه انقلاب می‌نامیم. گویا در نگاه تمدنی او جبهه‌سازی انقلابی، جبهه‌ای صرفا با عناصر انقلابی نیست، بلکه ساختن جبهه‌ای از حداقل‌ها جهت رسیدن به آرمان‌های انقلاب است. بخوبی هویداست که اگر در این جبهه عناصر پیشینی مدیریتی بویژه امام بودن رعایت شود، در حال تصرف تمام این جبهه انقلابی هستی تا عناصر آن را نیز منقلب به عنصر انقلابی کنی. این عنصر پنجم مدیریت انقلابی است که در همه اذهان داغداران او نشان شد.

لایه‌های آشکار و پنهان مدیریت انقلابی- جهادی او اما هنوز هم قابل رصد است که فرصتی مطالعاتی می‌طلبد.

هواپیمای اوکراینی به هر دلیلی سقوط می‌کند و انسان‌هایی جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کنند. اتفاقی افتاده است که بر اساس معمول آنچه نه‌تنها در ایران، بلکه در همه دنیا رایج است، باید با ایجاد فضای رسانه‌ای جدید مانند یک حمله موشکی دیگر یا یک دعوای سیاسی پیش‌پا افتاده یا حتی کشته شدن یک گربه و ورود سلبریتی‌ها به فراموشی سپرده شود.

جلسه شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی دفاع برگزار می‌شود. امام جامعه روایت می‌خواند:

+ النجاه فی الصدق.

- آقاجان! همه آورده‌های شهادت شهید سلیمانی بر باد خواهد رفت...

+ النجاه فی‌الصدق؛ تمام!

چند روز پیش، مردی که چندی پیش‌تر از آن، تمام تیم‌های ترور آمریکایی و اسرائیلی او را هدف قرار داده بودند، روبه‌روی دوربین قرار گرفت. ابهت کلام او، ضربه‌ای که بر قلب هژمونی ابرقدرتی جهان زده بود را تبیین کرد؛ چهره‌ای مصمم، معصوم، بشاش و امیدآفرین.

اما اینک همان چهره با همان معصومیت و ابهت، سرافکنده سخن می‌گفت. گفت آنچه همه شنیدیم و چه خوب و زیبا جورچین عناصر مدیریت انقلابی را تکمیل می‌کرد. راستگویی در این برهه از زمان که قهرمان ملت شده‌ای حتی به این قیمت که دیگر قهرمان نباشی که سرافکنده باشی. این عنصر ششم مدیریتی است که همراه با درد جانکاه سرافکندگی یک مدیر انقلابی به دست آمده است.

مسؤولیت‌پذیری و عدم فرافکنی و متهم‌سازی دیگران عنصر هفتمی است که او از آن رونمایی کرد. عنصر نه کمیاب بلکه نایاب عالم مدیریت مدرن بویژه نمونه‌هایی از آن که ما تجربه‌اش کرده‌ایم.

اینها بخشی از صحنه‌هایی است که دانش مدیریت انقلابی به صورت انضمامی حضور و بروز خود را به رخ می‌کشد تا شاید اندیشه‌ورانی درصدد تبیین این دانش انضمامی برآمده و در راستای تبدیل آن به دانش عینی و محصل تلاش کنند.

این راه ادامه دارد...

***دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دکترای فلسفه علوم اجتماعی**

نگاه

میثم دوستی:

این صدای خش‌خش بی‌سیم حاج قاسم است!

به تریج قبایت برمی‌خورد که ببینی یک ایرانی برخلاف تو و حتی خیلی‌های دیگر حاج قاسم را مثلا دوست ندارد؟! که مثلا بیشتر از همه می‌فهمد و عقلش آنقدری قد می‌دهد که هفت قرآن به میان، او فهمیده حاجیِ ما زبانم لال تروریست است و همه ما بی‌مُخ‌های مُخلِص، خام تبلیغات نظام شده‌ایم؟! به نیمکره چپ مغزت مَشدی! مگر قرار است همه، قهرمان قصه را دوست داشته باشند؟! اصلا قهرمان وقتی قهرمان می‌شود که بزند توی گوش ظالمی و صدای شَتَرَقش کر کند گوش فلک را؛ که بترسند همه آنها که آب از لب‌ولوچه‌شان برای بزرگ‌ظالم عالم می‌ریزد. از کسی که در عمرش طوری زندگی کَرده که انگار نه خانی آمده و نه خانی رفته، قهرمان در نمی‌آید. قهرمان باید دستش سنگین باشد و جذبه داشته باشد. مثل حاج قاسم ما! که دست مجروحش سنگین‌ترین دست دنیا بود که حتی موشک‌های آمریکا هم زورش به آن دست نرسید و جذبه‌ای داشت که مثلش را تنها در خمینی کبیر دیده‌ایم. گفتم جذبه تا بگویم قهرمان علاوه بر جاذبه، دافعه هم دارد. اصلا شعاع دافعه هر سوپرمنی به اندازه دایره جاذبه‌اش است. هر عملی برای خودش موافق و مخالفی دارد، چه رسد به کار کارستان سردار که آب در لانه مورچگان ریخت و آبرو و حیثیت گنده‌لات‌های قداره‌بند کره زمین را به لجن کشید. علی که علی بود، ذوالفقارش جاذبه و دافعه داشت؛ مایی که غلامان غلام مولا هم نیستیم باید هم وقتی دست‌به‌تیغ می‌شویم، بترسند بزدلان شکم‌پرست و دلگرم شوند دریادلان خداپرست تا سیاهه دوست و دشمن‌مان قطور و قطورتر شود. قیمت قهرمان نه به دوستانش، که به بزرگی دشمنانش است و به جلز و ولز کلاهبردارانی که بساط کاسبی‌شان در سفره خون مردم به هم ریخته است. رها کن خودت را مشدی که دوستی دُرّ گرانی است که به هر کس و کرکس ندهند. آنها که بند تنبان‌شان شُل است، خبر ندارند که حاج‌قاسم دست آنهایی را قلم کرد که هرجا را ویرانه می‌کردند، بند تنبان‌شان را برای ناموس آن شهر شل می‌کردند. حاج قاسم آنهایی را قلع و قمع کرد که بویی از مردی نبرده بودند و فخرشان تنها ناموس‌دزدی بود و بس. حالا تو ناراحتی از مُخَنَّثانی که به‌قول خودشان سندروم استکهلم دارند و دل‌باخته دشمن خویشند؟! درد است که بجنگی برای آزاد کردن آنها که از دل و جان دل‌بسته زندان و زندان‌بان خویشند اما حاج قاسم حتی برای این زندانی‌ها هم جنگید. حاج‌قاسم حتی برای اویی که در شهادتش شیرینی شادی پخش کرد هم جنگید. حتی برای کسی که نوشت مرگ تروریست تسلیت ندارد هم جنگید. حاج قاسم برای همه جنگید و گلوله‌هایش را مثل ما آدم‌های معمولی قصه با دو دو تا چهار تا شلیک نکرد؛ او چشم بست به روی همه حب و بغض‌ها و خودی و بیخودی و سینه‌اش را برای خدا سپر کرد و ماشه را چکاند که می‌دانست «و ما رمیت و اذ رمیت ولکن الله رمی» که اگر قرار است خدا شلیک کند بگذار مثل همیشه رحمت امنیتش را برای همه نازل کند. حالا تو ناراحت نباش مشدی؛ آدمیزاد است و نمک خوردن و نمکدان شکستن. چشم ببند از این حضرات و نگاه کن به جمعیتی که اول و آخرش پیدا نیست که اول و آخر و ظاهر و باطن این جمعیت صاحب ذوالفقار است که تیغش جز برای خدا خون نریخت. صدای سیلی‌های سردارت را از دورادور دنیا بشنو که انگشت به دهان مانده‌اند از اینکه مسیح را بار دیگر به صلیب کشیده‌اند یهوداها؛ آن هم در عید کریسمس! بشنو صدای پیرزنی را که حتی قربان‌صدقه ریش‌های سردار با ریشه ایران می‌رفت. ببین همه آنهایی را که بعد از حاج‌قاسم شاید ته دل‌شان از احتمال جنگ لرزید که خود فریاد این است که تا وقتی سردار بود، سایه جنگ بر سر مام وطن ما سیاهی نمی‌انداخت که او بود که شر سایه جنگ را از سر این کشور کم کرد. بشنو صدای فریاد خونخواهانی را که گوش فلک را کر کرده است. بشنو صدای اشک ملائکه را در سوگ قاسم سلیمانی و غم قاسم‌بن‌الحسن؛ در سوگ علم‌کش انقلاب و غم علمدار کربلا؛ و در سوگ حیدر خامنه‌ای و غم حیدر کرار. ما دیگر قصه‌های‌مان را برای چاه تعریف نمی‌کنیم که غم‌باد شود در گلوی‌مان. ما همه‌جا قصه سردار را جار می‌زنیم و سین مثل سلیمانی را املا می‌کنیم. قصه ما تازه آغاز شده و لشکر صاحب‌زمان پای در میدان نهاده. گوش کن! این صدای خش‌خش بی‌سیم سردار سلیمانی است که فرمان آغاز عملیات را می‌دهد! گوش کن فریادش را! روضه بس است؛ برخیز که فرمان رزم آمد: بسم‌الله قاصم الجبارین...